



درآمد

دوران طولانی زندان برای هر کسی که در آن سال‌ها با شهید عراقی در بند بوده است، سال‌های خاطره‌انگیزی است، زیرا وی با درایت و مدیریت خاصی سعی داشت، سپری شدن این دوره را برای خود و دیگران، سهل‌تر کند و در این زمینه تا حد زیادی نیز موفق شده بود. در این گفتگو به پاره‌ای از این تلاش‌ها اشاره شده است.

۲

«شهید عراقی و زندان» در گفت و شنود شاهد یاران با

محمد حسن ابن الرضا

با معرفت و مردمدار بود...

شهید عراقی در تهیه غذا هم پیشقدم بود. ما تا مدت‌ها غذای زندان را به علت کثیفی نمی‌خوردیم و جیره خودمان را می‌گرفتیم که خودمان بپزیم. شهید عراقی شده بود مسئول آشپزخانه زندان و همه زحمت‌های این کار به دوش ایشان بود. دوسه سالی هم طول کشید تا این‌طور شد و ما خودمان غذا تهیه می‌کردیم. این کار ایشان به‌قدری جالب بود که همه بچه‌های زندانی آن سال‌ها یادشان است.

غذائی که ایشان می‌پخت، مطلوب هم بود؟

خیلی، ظاهراً از دوره فدائیان اسلام این کار را یاد گرفته بود. یاد نمی‌آید که در این باره چه خاطراتی را تعریف می‌کرد. راستش من خیلی اهل خاطره تعریف کردن نیستم، برای همین این چیزها یادم رفته است. بعضی از دوستان هستند که به مناسبت‌های مختلف، خاطرات آن‌روزها را تعریف می‌کنند و یادشان می‌آید، ولی من این کار را نکرده‌ام و بسیاری از مطالب یادم نیست. به‌هرحال مدیریت شهید عراقی، شرایط زندان را کمی برای همه ما آسان‌تر کرد. یادم هست که در کار آشپزی از بچه‌ها هم کمک می‌گرفت و هرکدام را سر کاری می‌گذاشت که مثلاً سبزی یا لوبیا و برنج را پاک کنند. هم سر بچه‌ها گرم می‌شد، هم کار پیش می‌رفت، چون به‌هرحال غذا پختن برای آن همه زندانی، زحمت داشت. گاهی اشاره می‌کرد که وقتی فدائیان اسلام برای خلاصی مرحوم نواب از زندان تحصن کرده بودند، آنجا هم او غذا می‌پخت. گاهی هم می‌نشست و خاطراتش را برای بقیه تعریف می‌کرد که خیلی زمان گذشته و چیزی از آنها یادم نمی‌آید. از این گذشته مدتی هم تبعید بود. نمی‌گذاشتند زندانی‌ها همیشه یک جا باشند. من خودم دو سه سالی تبعید بودم، ایشان هم همین‌طور، ولی از ۸ سال زندانی من، دست کم چهار پنج

زندان عادی نفرستید. بعد هم به وسیله یکی از نظافت‌چی‌ها برای بچه‌های حزب ملل اسلامی که در زندان عادی بودند پیغام داد که اعتصاب غذا کنند. آنها ۱۴ نفر بودند و اعتصاب غذا کردند و مؤثر هم بود. دو سه روز گذشت که مجبور شدند آنها به زندان سیاسی برگردانند. در قصر چهار تا زندان بود که ۱ و ۲ و ۳ و ۴ سیاسی بودند. تقریباً ۹۰ درصد این فعالیت‌ها را شهید عراقی می‌کرد. ابتدا پیغام می‌داد و بعد هم دنباله قضیه را می‌گرفت. آنهایی را که شماره ۲ داده بودند، کمی طول کشید تا برگردند به زندان‌های سیاسی. زندان ۱ خیلی هم جای کثیفی بود و معتادها را در آنجا نگه می‌داشتند.

اشاره کردید که شهید عراقی برای استقبال از شما، ناهاری فراهم کرده بود، ماجرای مدیریت غذا توسط ایشان چه بود؟

منش و مرامی که ایشان داشت در همه تاثیر می‌گذاشت. به‌قول قدیمی‌ها با معرفت و لوتی بود. پاسبان‌ها و رئیس زندان هم از مردم عادی بودند و تحت تاثیر این رفتارها قرار می‌گرفتند. حاج آقا عراقی جویری بود که سلام کردنش هم اثر می‌گذاشت. بعد هم دست‌به‌خبر بود و حتی اگر از دستش برای آنها هم کاری برمی‌آمد، انجام می‌داد.

آشنائی شما با شهید عراقی به زندان باز می‌گردد یا پیش‌تر هم با ایشان آشنائی داشتید؟

اولین بینانگزاران فدائیان اسلام با پدرم رفت و آمد داشتند و من از همان کودکی آنها را می‌شناختم. شهید عراقی هم جزو فدائیان اسلام بود. بعد از کودتای ۲۸ مرداد هم که مدتی شهید نواب و خلیل طهماسبی و محمد واحدی و عبدخدائی مدتی در خانه ما مخفی بودند. شهید عراقی هم رفت و آمد داشت. شهید عراقی آدم بسیار با معرفتی بود. تا جایی که یادم هست مثل اینکه کوره‌پزخانه داشتند. این خاطرات به هفت هشت سالگی من برمی‌گردد. بعدها که در زندان بودیم، خود شهید عراقی تعریف می‌کرد که فلان روز خانه‌تان آمدیم. شهید نواب این را گفت و یا فلانی این حرف را زد، اما اصل آشنائی ما به زندان باز می‌گردد.

شما چه سالی به زندان افتادید؟

سال ۱۳۴۴ تا ۱۳۵۲ و این هشت سال را هم‌زمان با شهید عراقی در زندان بودیم. در سال ۴۴ که به زندان قصر افتادم، شهید عراقی تازه به آنجا آمده بود و به استقبال من آمد. آنها در سال ۴۳ به زندان افتادند و ما در سال بعد و اینها استقبال گرمی از ما کردند و به‌خصوص شهید عراقی زحمت کشیده و ناهاری فراهم کرده بود و سعی کرد به بچه‌ها خوشامد بگوید. دائماً در زندان این‌طرف و آن طرف می‌دوید و سعی می‌کرد شرایط را برای بقیه راحت‌تر کند. ما را که به زندان فرستادند، چندتایی را دادند زندان شماره ۳ و عده‌ای را به زندان های شماره ۱ و ۲، زندان عادی فرستادند، می‌خواستند بچه‌ها را پخش کنند. شهید عراقی به تکاپو افتاد که بچه‌ها را از زندان عادی به زندان سیاسی برگرداند. شهید عراقی به رئیس زندان اعتراض کرد که نباید زندانی‌های سیاسی را به

گاهی صدای اعتراض زندانی‌ها بلند می‌شود و مسئولین زندان می‌گفتند نماینده‌شان را بفرستید. در چنین مواردی معمولاً ۹۰ درصد افراد به حاج مهدی رای می‌دادند، چون با تدبیر و مدیریت خاصی، همیشه می‌توانست مشکلات را حل کند و مسائل را به شکل مطلوبی فیصله بدهد. شهید عراقی برخوردهایش طوری بود که روی همه، حتی زندانبان‌ها هم اثر خوبی می‌گذاشت.

زندانیان، ارتباط صمیمی برقرار کرده بود و از طریق آنها، پیغام زندانی‌ها را به بیرون زندان می‌فرستاد.
بعد از آزادی با ایشان ارتباط نداشتید؟
چرا، در مدرسه علوی و رفاه که بود، راحت می‌رفتم به دیدنش. در آنجا هم مدیریت می‌کرد. من خیلی آنجا نمی‌ماندم. چند ساعتی بودم و برمی‌گشتم به خانه. در بنیاد مستضعفان هم که بود، می‌رفتم. کیهان هم یکی دوبار به دیدنش رفتم. روز شهادتش هم من به کیهان رفته بودم. دیدم بچه‌های انجمن اسلامی آنجا همگی برافروخته و ناراحت هستند. در آنجا خبر را شنیدم و از شنیدن خبر شهادتش بسیار یکم خوردم. حدود یک ماه بود که به نمایندگی از طرف امام به کیهان رفته بودم.



معمولاً ۹۰ درصد افراد به حاج مهدی رای می‌دادند، چون باتدبیر و مدیریت خاصی، همیشه می‌توانست مشکلات را حل کند و مسائل را به شکل مطلوبی فیصله بدهد. شهید عراقی برخوردهایش طوری بود که روی همه، حتی زندانبان‌ها هم اثر خوبی می‌گذاشت.
اشاره کردید که در سال ۵۲ هم در زندان بودید. در آن سال‌ها اوج فعالیت سازمان مجاهدین خلق بود. رابطه شهید عراقی با آنها چگونه بود؟

از اواسط سال ۵۲ به بعد بود که کم‌کم تغییر ایدئولوژی سازمان مطرح شد. من در روز ۱۶ شهریور، یعنی دو روز بعد از آزادی به خانه احمد احمد رفتم و هنوز از تغییر ایدئولوژی خبر نداشتم. از اواخر سال ۵۲ بود که این تغییر آشکار شد. شهید عراقی با اینها صمیمیت خاصی نداشت، اما برخورد هم نمی‌کرد. هر چه بود جزئی بود. مثلاً گاهی نجس پاکی را رعایت نمی‌کردند و حاج مهدی به آنها تذکر می‌داد، ولی با آنها بحث نمی‌کرد. قبل از تغییر ایدئولوژی برخورد و بحثی نداشت و آنها را به عنوان مسلمان قبول داشت، اما این طور نبود که رفتاری را که مثلاً با اعضای مؤتلفه داشت، با آنها هم داشته باشد. همیشه می‌گفت باید اشکالات جزئی را به آنها گفت. واقعا هم مجاهدین اولیه زمینه‌های اسلامی داشتند و خیلی از آنها بچه‌های مؤمن و نمازخوانی بودند.

از روزی که آزاد شدید، خاطره خاصی از شهید عراقی به یادتان هست؟

بالاخره بعد از هشت سال با هم مانوس شده بودیم. بادم هست که در زندان جوّ بدی بود. همگی در اتاق بزرگی جمع شده بودند و ماموران هم دم در اتاق ایستاده بودند که مراسمی برگزار نکنیم. عده‌ای از بچه‌ها ماموران را هل دادند که بیرون در بایستند.

قبلاً که جوّ بازتر بود، بچه‌ها برای بدرقه کسانی که آزاد می‌شدند، توی راهروها می‌آمدند و الله‌اکبر می‌گفتند و شعارهای اسلامی می‌دادند و صلوات می‌فرستادند، ولی روزی که من آزاد شدم، ماموران نگذاشتند و جوّ بدی بود. بعد هم که مرا بردند کمیته مشترک که مثلاً زهرچشم بگیرند که وقتی رفتم بیرون، دیگر فعالیتی نکنم و از آنجا آزاد شدم. با این حال بادم هست که بعد از سال‌ها همشسینی خداحافظی سخت بود و مثل همیشه شهید عراقی جایگاه ویژه‌ای داشت.

از ویژگی‌های اخلاقی شهید عراقی اگر نکته‌ای باقی مانده، بیان کنید.

ایشان رازدار بود، قابل اعتماد بود و اگر چیزی را به او می‌گفتند که نباید به کسی می‌گفت، امکان نداشت که بگوید. همه به او اعتماد داشتند و همه برای حل مشکلاتشان به او مراجعه می‌کردند و مثلاً وقتی می‌خواستند برای بیرون از زندان پیغام بفرستند، او با پاسبان‌ها و رفتگرهای



سال را با هم بودیم.

برنامه روزانه شهید عراقی در زندان چه بود؟

ایشان کتاب می‌خواند. دیپلم قدیم را داشت، گمانم رشته ریاضی خوانده بود، ولی بیشتر برای زندانبان خدمات عمومی را انجام می‌داد. خود آشپزی هم خیلی وقت می‌گرفت. بادم هست بیشتر کتاب‌های تاریخی و قرآن می‌خواند. با حاج آقا عسگر اولادی و هاشم امانی هم پرورنده بودند و همیشه با هم قدم می‌زدند و صحبت می‌کردند. بعد از انقلاب هم بیشتر با اینها تماس داشت و آنها مطالب بیشتری می‌دادند.

معروف است که ایشان با آنکه زندانی بود، در بعضی از جنبه‌ها حتی ماموران زندان هم حرفش را می‌خواندند و می‌توانست تا حدودی اعمال مدیریت کند. چگونه این کار را می‌کرد؟

منش و مراهمی که ایشان داشت در همه تاثیر می‌گذاشت. به قول قدیمی‌ها با معرفت و لوتی بود. پاسبان‌ها و رئیس زندان هم از مردم عادی بودند و تحت تاثیر این رفتارها قرار می‌گرفتند. حاج آقا عراقی جوّی بود که سلام کردنش هم اثر می‌گذاشت. بعد هم اینکه دست‌به‌خیر بود و حتی اگر از دستش برای ماموران زندان هم کاری برمی‌آمد، انجام می‌داد. برای مثال آگس برایش میوه‌ای چیزی می‌آوردند، به ماموران زندان هم تعارف می‌کرد. برخورد مردمی و گرمش دوستی به وجود می‌آورد. بادم هست که می‌رفت و مشکلات زندانی‌ها را مطرح می‌کرد و تا جایی که از دستش برمی‌آمد، رفع مشکل می‌کرد. غالباً موقعی که می‌خواستیم از بین زندانی‌ها نماینده انتخاب کنیم، ایشان رای می‌آورد و نماینده می‌شد، چون برخوردش با زندانی‌ها و ماموران زندان طوری بود که کارها راه می‌افتاد. برخوردش افراد را جذب می‌کرد. خیلی خوششرو و مردم‌دار بود. عبوس و تلخ نبود. طوری بود که برخوردش روی دشمن هم تاثیر می‌گذاشت.

از انتخاب نماینده در زندان صحبت کردید. برای چه کاری نماینده انتخاب می‌کردید؟

گاهی نمی‌گذاشتند که زندانی‌ها راحت باشند و می‌ریختند و تضییقاتی را برای آنها ایجاد می‌کردند. مثلاً گاه پیش می‌آمد که همه قرآن‌ها و مفتاح‌ها و گاهی حتی قاشق‌ها را جمع می‌کردند. این هم به دلیل آن بود که بعضی از زندانی‌ها می‌گفتند باید با ماموران زندان مقابله کرد و نباید آرام گرفت و آنها هم تلافی می‌کردند و مشکل ایجاد می‌کردند. در چنین مواقعی صدای اعتراض زندانی‌ها بلند می‌شد و مسئولین زندان می‌گفتند نماینده‌تان را بفرستید. در چنین مواردی